

آن روی سگه

(پژوهشی در تاریخ نگاری ایران)

عباسقلی غفاری فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی
واحد تهران مرکزی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

غفاری فرد، عباسقلی، ۱۳۳۵ -

آن روی سکه: (پژوهشی در تاریخ‌نگاری ایران)

عباسقلی غفاری فرد.

تهران: نگاه، ۱۳۹۶

۳۸۴ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

ISBN: 978-600-376-259-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

تاریخ‌نویسی - ایران

Historiography - Iran

۱۳۹۶ ۷۲/۹۵۵ DSR ۹۰/غ ۷۲۸

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۳۶۹۶۹

www.ketab.ir

عباسقلی غفاری فرد

آن روی سکه

پژوهشی در تاریخ نگاری ایران

ویرایش: دفتر انتشارات نگاه
صفحه آرایی: احمد علی پور
طراحی جلد: فرشید خالقی

چاپ اول: ۱۳۹۶، شمارگان: ۵۰۰ نسخه

ویرایش دوم: آذر ۱۳۹۶، چاپ: رامین

شابک:

۹۷۸-۶۰۰-۰۰۰۰۰۰۰۰-۹-۶

حق چاپ محفوظ است.

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری،

بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷



Telegram.me/newsnegahpub



negahpublisher@yahoo.Com



Instagram.com/negahpub



negahpub.com

فهرست مطالب

۹.....	پیشگفتار.....
۲۵.....	تاریخ نگاری.....
۲۵.....	چیستی تاریخ.....
۲۶.....	سودمندی تاریخ و نگاه به آن در گذشته و اکنون.....
۳۰.....	تکرار تاریخ.....
۳۲.....	شیوه ها.....
۴۳.....	انسان موجد تاریخ و خود نخستین موضوع آن.....
۴۸.....	شیوه تاریخ نگاری در ایران.....
۵۳.....	پیامدها.....
۵۸.....	نمونه هایی از تاریخ نگاری.....
۵۸.....	مورخ درباری.....
۵۹.....	بیهقی.....
۷۲.....	اسکندر بیگ.....

۷۸.....	خواجهگی اصفهانی
۸۳.....	وحید قزوینی
۹۳.....	مؤید معبد - مرشد طریقت
۹۳.....	دو خاندان
۹۳.....	اسان مؤید
۹۵.....	شرح صفی الدین
۹۹.....	تبارساز
۱۱۲.....	مؤید - قزلباش
۱۱۲.....	دو پایه استوار سرشهری
۱۱۳.....	تنسر
۱۱۵.....	گرتیر
۱۱۷.....	پیامدهای زیانبار رویکرد مؤیدان
۱۲۲.....	قزلباش
۱۲۷.....	قبایل قزلباش
۱۳۲.....	شیخ جنید و اهل اختصاص
۱۴۱.....	خشونت پروری مایه تباهی منش
۱۴۳.....	تجمل پرستی و بی پروایی به دانش و ادب
۱۴۳.....	دوگانگی
۱۴۴.....	تجمل پرستی ساسانی
۱۵۶.....	تجمل پرستی صفویه
۱۵۹.....	دانش و ادب صفوی

۱۸۸.....	شیوخ بلند پرواز.....
۱۸۸.....	از شیخ صفی تا شاه اسماعیل یکم.....
۱۸۸.....	شیخ صفی الدین.....
۱۹۱.....	شیخ صدرالدین موسی و ملک اشرف چوپانی.....
۱۹۴.....	خواجه علی و امیر تیمور گورکان.....
۱۹۶.....	شیخ ابراهیم، اسکندر و جهان شاه قرا قویونلو.....
۱۹۷.....	شیخ جنید، جهان شاه قرا قویونلو و شروان شاه.....
۲۰۱.....	شیخ حیدر، سلطان یعقوب و شروان شاه.....
۲۰۶.....	سلطان علی، رستم بیگ آق قویونلو.....
۲۰۷.....	اسماعیل شروان شاه و سلطان الوند.....
۲۱۰.....	اردشیر بابکان - اسماعیل صفوی.....
۲۱۰.....	دو پایه گذار پادشاهی.....
۲۱۱.....	اردشیر بابکان.....
۲۳۰.....	اسماعیل صفوی.....
۲۳۷.....	شاه پیمان شکن.....
۲۳۷.....	معمار برجسته سلسله.....
۲۳۷.....	سخت کُشی.....
۲۴۰.....	مادر کُشی.....
۲۴۱.....	برادر کُشی.....
۲۴۳.....	مهمان کُشی.....
۲۴۴.....	موجبات پناهندگی بایزید به شاه تهماسب.....
۲۴۶.....	پناه دادن شاه تهماسب به شاهزاده بایزید.....
۲۴۹.....	شاهزاده بایزید در قزوین.....

- ۲۵۰.....مقدمات تحویل شاهزاده بایزید به فرستادگان عثمانی
- ۲۵۲.....بازداشت شاهزاده بایزید و تحویل او به فرستادگان عثمانی
- ۲۵۴.....پاداش پیمان شکنی شاه تهماسب
- ۲۵۵.....انتقادات از پیمان شکنی شاه تهماسب
- ۲۵۵.....توجیهات شاه تهماسب و خوشامد گویان
- ۲۶۱.....از سیران دادگر - شاه عباس بزرگ
- ۲۶۱.....مرد ریگ تاریخ
- ۲۶۳.....انوشیروان
- ۲۶۳.....چالش های سیران دادگراهی انوشیروان
- ۲۷۳.....شاه عباس بزرگ
- ۲۷۴.....چالش های پادشاهی شاه عباس یکم
- ۲۷۸.....خونریزی های شاه عباس یکم
- ۲۸۴.....خام خواران شاه عباس بزرگ
- ۲۸۵.....به سیخ کشیدن و پاره پاره کردن افراد
- ۲۸۶.....باورمندی از گونه باور شاه عباس بزرگ
- ۲۹۰.....«بدعت راهبند»؟ بازنگری روابط میان ایران و آسیای میانه در سده ۱۷
- ۲۹۰.....آر. دی. مک چسنی
- ۳۴۱.....کتاب شناسی
- ۳۵۷.....نمایه همگانی

پیشگفتار

اگر چه پنجاه و سه سال پیش با تاریخ آشنا شدم، اما چهل و پنج سال است که یک سره تاریخ می‌خوانم و چهل سال است که به آموزش و آموختن تاریخ پرداخته‌ام. پس می‌توانم بگویم که در این سال‌ها، در کنار تاریخ‌گذاری (روایی) برخی زمینه‌های پراکنده و جغرافیای تاریخی (فلسفه تاریخ) را هم در اندازه دریافت خود آزموده‌ام و به روشنی می‌گویم که به ژرفای آن پی نبرده‌ام. بنابراین، مرا با فیلسوفان کاری نیست؛ چه دریافت‌کننده‌ها و نوشته‌های آنها نیازمند ذهن ریاضی است و من دارای چنین اندیشه‌ای نیستم و باورن‌ایم نیز نسبی است، زیرا همان طور که برخی از تاریخ‌نگاران گفته‌اند یک نفر به تنهایی هرگز نمی‌تواند به همه حقایق دست یابد، اما بی‌گمان تحلیل‌هایی که انجام می‌دهم برآمده از تمایلات و اندیشه‌های اوست.^۱ اگر این سخن را بپذیریم، باید بگوییم که هیچ‌یک از اندیشمندان و فیلسوفان هرگز به تنهایی به حقایق دست نیافته‌اند. اما این بدان معنا نیست که پژوهشگران و دل‌بستگان تاریخ را از کوشش پیوسته و خستگی‌ناپذیر باز دارند. تاریخ و فلسفه آن پر است از نام‌های بزرگان و اندیشمندانی چون آگوست کنت^۲، ژان مونتسکیو^۳، اشپنگلر^۴، توین بی^۵، هردر^۶، ویکو^۷، هورکهایمر^۸، روسو^۹، توبلی^{۱۰}، اسپر^{۱۱}، مارکوزه^{۱۲}.

۱. آپتن، ۱۳۸۰، ط.

2. Auguste Comte

3. Voltaire

4. Montesquieu

5. Spengler

6. Toynbee

7. Herder

8. Vico

9. Horkheimer

10. Rousseau

11. Tuilier

12. Jasperte

13. Marcuse

فوکو^۱، پوپر^۲، توکوویل^۳، کی‌یرکگارد^۴، هابرماس^۵، رانکه^۶، هوسرل^۷، هایدگر^۸... و مکاتبی مانند عرفان‌گرایی، اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم)^۹، مشیت‌گرایی (پرویدنشیالیسم)^{۱۰}، تجربه‌گرایی (اکسپریمنتالیسم)^{۱۱}، ارتباط‌گرایی (رلاتیویسم)^{۱۲}، برون‌گرایی (اُبرکتیویسم)^{۱۳}، نوگرایی (مدرنیسم)^{۱۴}، فرانوگرایی (پست مدرنیسم)^{۱۵}، تأویل‌گرایی (هرمنیوتیک)^{۱۶}، ساختارگرایی (استراکچرالیسم)^{۱۷}، فراساختارگرایی (پست استراکچرالیسم)^{۱۸}، شکستن اندیشه تخصص‌گرایی در تاریخ و گذر از سد ثنوری زدگی در تاریخ (مکتب آنال)^{۱۹}... این برای اندیشمندان و دانشمندان سخن گفته‌اند و آنها را جز همان بزرگان، سختی درمی‌یابند. برای عوام‌هایی نه به معنی بیگانه با خواندن و نوشتن و پژوهش، بلکه سران‌از دریافت اندیشه‌های ژرف. مانند من باید به زبانی ساده‌تر نوشت. امام حقا غزالی^{۲۰}، در کتاب کیمیای سعادت، انگیزه خود از نوشتن این کتاب را درخواست وام برای درمان در یافت بهتر و روشن‌تر دیدگاه‌های خویش اعلام کرده و این سادگی را در زبان پرسید و سچیدگی را در زبان عربی بسته و گفته باید «قلم نگاه داریم از عبارات بلند و مغرورانه معنی باریک و دشوار؛ تا فهم عوام آن را دریابد».^{۲۱} مثلاً بزرگ روزگار شاه عباس اول صلاح را در شب پدر پدرنش میر داماد را در خواب دید و به او گفت: «مردم مرا تکفیر کردند و شما را نکردند با اینکه مذهب من از مذهب شما خارج نیست علت چیست؟» میر داماد پاسخ داد: «من مطالب حکمت را چنان نوشته‌ام که علما از فهم آن عاجز گردند و غرض از حکمت کسی آنها را

1. Foucault

3. Toqueville

5. Habermas

7. Husserl

9. Positivism

11. Experimentalism

13. Objectivism

15. Post Modernism

17. Structuralism

19. Annales

2. Popper

3. Kierkegaard

5. Ranke

7. Heidegger

9. Providentialism

11. Relativism

13. Modernism

15. Hermeneutic

17. Post Structuralism

نمی‌تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و به نحوی بیان نمودی که اگر ملا مکتبی کتاب‌های تو را ببیند مطالب آن را می‌فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا نمودند.^۱

شاید پرسیده شود، آن گاه که ژرفای سخنان بلند در نمی‌یابی، چون است که به پژوهش و جستجو در تاریخ نگاری و دریافت چرایی و چگونگی آن پامی فشاری و می‌خواهی در این باره کتاب بنویسی؟ پاسخ این است که چهار دهه از بهترین روزهای زندگانی‌ام را با تاریخ‌همنشینی کرده‌ام. خوشی‌های گشت و گذار در دشت‌های سرسبز، کوه‌های بلند پر برف، پرواز عقاب با بال‌های گشوده در دامنه آن کوه‌ها؛ آسایش روان از شنیدن آواز دلنشین پرندگان، زمزمه جویبار، تماشای آسمان آبی و مهتاب نقره‌ام، شادرفایی غنچه‌های بهاری و سرخی و زردی برگ‌های پاییزی، سیر و سفر در روستاها و شهرها و کشورها؛ آرامش و لذت بردن از دور هم بودن در کنار خانواده، خویشتان، دوستان؛ در جستن از «خواب‌نوشین بامداد رحیل» دلدادگی، دلبری... را بهای تاریخ کرده‌ام. پس این متاع را به بهای گرانی خریده‌ام. اکنون نباید از این خرید خود سودی ببرم؛ آنانی زیاده‌بزرگی در سوداگری نیست؟ اگر چهار دهه به گردآوری دارایی و خواسته و به دست آوردن جایگاه جاه‌طلبانه برخاسته بودم، در این راستا کامیاب نمی‌شدم؟ پس باید از رنج‌ها و اوار خودگذشتگی‌های این روزگار سود جویم و اندوخته‌ای فراهم آورم تا به روشنی و شادمانی، همان راهی که سرانجامش رهایی و رستگاری است، کمکی - هر چند بسیار اندک - بنمایم. نمی‌توان در برابر هزینه سنگینی که از گنجینه زندگانی، در درازای چهار دهه باگیری و یاد دادن، برای تاریخ پرداخت شده، سودی طلب نکرد. بنابراین، بی‌بصافت نیست که من هم درباره تاریخ نگاری و چرایی و چگونگی (فلسفه) آن، در اندازه خود و به زبان ساده؛ آن چنان که خود دریافته‌ام، اندیشه‌هایی را آشکار کنم. هر هنرمند و پیشه‌وری هم که چهار دهه در شاخه‌ای که به مطالعه و پژوهش نیازی ندارد، به کار پردازد، خود را کارشناس آن هنر و آن پیشه می‌داند و دیگران هم تا اندازه‌ای به او حق می‌دهند. من

۱. سیوری، ۱۳۶۶، صص ۱۹۵-۱۹۶.

۲. مصرعی از سعدی، شاعر بزرگ ایران.

هم اندیشه‌های خود را آشکار می‌سازم. اگر خواننده، آن را درست بیابد می‌پذیرد و اگر به درستی و راستی آن بدگمان باشد، به سادگی از آن چشم می‌پوشد؛ هرچند همین چشم‌پوشی هم می‌تواند انگیزه بیشتری برای پژوهش و بررسی در او بیافریند. اگر من از دستاورد چهار دهه تدریس و پژوهش خود سود نجویم، با دیدگاه‌های بیگانگانی که «فرصت طلبی، زیرکی سیاسی، اطوار فریبنده، و فقر شایستگی» را از ویژگی‌های بسیار برجسته ایرانی می‌دانند، چگونه کنار خواهم آمد؟ آیا این دیدگاه‌ها را غرض نمود و دشمنانه خواهم پنداشت، یا در درستی آن خواهم اندیشید؟ آنها را آمیخته سرشت ایرانی‌ها خواهم پنداشت و یا به این نتیجه خواهم رسید که در گذر زمان و دوری لث کرکشی‌ها و کشتارها و استبداد بی‌پایان دستگاه‌های فرمانروایان، عفت جوب و جان بدر بردن، آن ویژگی‌ها به ایرانیان تحمیل شده؟ اگر تنها به خواندن و پذیرش گرویش‌های تاریخی «این روی سکه» بسنده کنم، از داوری درست دور خواهم شد، و اگر در اندازه توانم به خواندن و پژوهش در گزارش‌های تاریخی «آن روی سکه» پردازم، به انالیزهای سودمندی دست خواهم یافت که برای پویایی و پیرایش افسانه‌ها و دروغ‌ها، تاریخ، سخت بایاست و اگر باور داشته باشیم که ایستگاه پایانی تاریخ، رستگاری است، چنین رویکردی می‌تواند انگیزه‌ای برای هر پژوهشگر تاریخ و تاریخ نگار فراهم آورد.

در فرایند چنین اندیشه‌ای بود که بیشتر به خواندن، نه نوشتن، و مورخان پرداختم که به زبانی ساده تر از زبان فیلسوفان سخن می‌گویند. عوام بایستی مانند من را از راهی کوتاه و هموار، نه مانند راه‌های پرپیچ و خم رازآلود فلسفی، رودتر به مقصد می‌رسانند. از این میان با خواندن کتابی نازک اما بسیار پربار و ساده در راستای فهم تاریخ برای عوام‌ها، از خود پرسیدم، از این چهار دهه تلاش و کوشش رهنشینی با تاریخ چه سودی برده‌ای؟ آیا تنها یاد گرفته‌ای از جنگ‌ها و خونریزی‌ها، برآمدن و برافتادن فرمانروایان، پیشرفت و پسرفت مردمان و کشورها سخن بگویی؟ آیا از سرشت آدمی چیزی یافته‌ای که از دریافت رهگذری عادی در این راستا، بی آن که کتبی بگشاید، بیشتر باشد؟ آیا به چیزی دست یافته‌ای که بتواند روشنگر جایگاه کنونی و رهنمون داوری‌ها و منش‌های ما باشد؟ آیا بر الگویی دست یافته‌ای که

بتواند پایه پیشگویی کارکردهای ما و سرنوشت کشورها در آینده باشد؟ آیا راستی ممکن است تاریخ بی معنی باشد؟^۱

نه؛ تاریخ بی معنی نیست و اتفاقاً بسیار هم پرمعنی است. اما برای دریافت آن، بیش از خواندن و پژوهیدن و جستجو، از خودگذشتگی می‌خواهد. پاکی و بی‌آلایشی می‌خواهد:

ته که ناخوانده‌ای علم سماوات
ته که ناپرده‌ای ره در خرابات
ته که سود و زیان خود نزانی
به یارون کی رسی هیهات هیهات^۲

سادگی و ساد ریستی، چشم پوشی از دارایی‌ها و وابستگی‌ها می‌خواهد:

دل، عاشق به پیغمای بساجه
حم، راه‌ده بساجای بساجه
مرا که فیت چشم تو کافیت
قناع‌گر به سادای بساجه^۳

به یک سخن، عشق می‌خواهد. بی عشق نمی‌زان کارکرد. آواز خوانی که بی عشق می‌خواند، راستی را آواز نمی‌خواند، ادای آواز را در می‌آورد؛ هنرمندی که به هنرش عشق نمی‌ورزد، نقش هنرمند را بازی می‌کند؛ آیهایی که عاشق شعر و ادبیات نباشد، پیرو ناآگاهی است که دنبال بزرگان شعر و ادب را می‌رود و بدون راهنمایی آنها نمی‌تواند در عرصه ادبیات یک گام بردارد... مورخی که عاشق نباشد، ذهنش از انبوه گزارش‌های راست و ناراست مورخان گذشته انباشته است و مانند طوطی به بازگویی آن اندیشه‌های پردازد، بی آن که در زشتی و زیبایی، درستی و نادرستی، زمختی و نازکی، سستی و استواری، با معنایی و بی معنایی آن بیندیشد. باری گفتگوی بیشتر در این باره در بخش تاریخ نگاری انجام خواهد گرفت. آن چه در

۱. نگاه کنید به ویل دورانت، ۱۳۵۸، ص ۳.

۲. باباطاهر، ۱۳۷۱، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۶۰.

این پیشگفتار باید یادآوری کنم، این است که من برای دریافت پایگاه پایانی تاریخ، راهی هموار و روشن تر از رهایی و رستگاری نمی بینم؛ هرچند این رهایی و رستگاری هرگز به طور کامل تحقق نخواهد یافت، زیرا موضوعی نسبی است و نه مطلق. دوگانگی (تضاد) در سرشت آدمی و در آفرینش طبیعت، ناگزیر است. تابستان بدون زمستان، خوشی بدون اندوه، دادگری بدون ستمگری، مهربانی بدون سنگدلی ... هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. آرمان شهر (اتوپیا یا مدینه فاضله) جایی است که در آن منش های نیک، (فضایل) بر منش های بد (رذایل) برتری نسبی می یابد. منش نیک از آن رو برتری دارد که سرشت و نهاد آدمی با کارهای پسندیده و منش نیک بیشتر سازگار است تا با منش بد و کارهای ناپسند. چنان که گفته اند، منش بد انسان را نابار می کند و منش نیک انسان را خوشبخت می سازد. کمال و شرف انسان نشانه خیرت آدمی است.^۱

به هر روی، نوشته های این کتاب، گزارشی کوتاه و گزیده از تاریخ نگاری در ایران است با رویکردی خرده گیرانه. خرده گیرانه از آن رو که بیشتر مورخان به یک روی سکه پرداخته، و چند سویه، در صوت امکان همه سویه، به بررسی داده ها نپرداخته اند. در این روی سکه، سسار، درست، با انگیزه های گوناگون، بسیار گفته و نوشته شده است. از همین رو شاید هر تارخی ارزش خواندن نداشته باشد و کار به سرگشتگی بکشد. پس باید در پی شیوه ای بود که دستاوردی برای رهایی و رستگاری همراه داشته باشد:

۱. دلانزد کسی بنشین که او از دل ... بر دارد
به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد
در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران
به دگان کسی بنشین که در دگان شکر دارد
نه هر کلکی شکر دارد، نه هر زیری زبر دارد
نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گهر دارد^۲

۱. غزالی، ۱۳۹۰، صص ۲۸ و ۳۲.

۲. مولوی، ۱۳۸۷، ص ۲۴۷؛ همچنین نگاه کنید به، خرمشاهی، ص ۱۳۸۶، ۲۲۱.

به هر روی، چنین شیوه‌ای طبعاً در گزارش جریان راستین تاریخی، بزرگنمایی و زیاده‌روی بیش از اندازه‌ای انجام داده و به ناروا کسان، گروه‌ها، پادشاهان، فرمانروایان، پیشوایان، خاندان‌ها، قبایل ... را به ویژگی‌هایی ستوده که هرگز دارای آن ویژگی‌ها نبوده‌اند؛ و گاهی با همه توان کوشیده بر منش‌های بد و کارهای ناپسند آنها پرده‌ای از انکار و تکذیب بکشد. در آن «روی سکه»، خواهیم کوشید گونه‌ای برابری میان «دو روی سکه» ایجاد کنیم؛ یعنی بی آن که منش‌های نیک، باورهای استوار، مردم‌داری، دادگری، پیشرفت، برگزیدگی ... آنها را بیوشانیم، به منش‌های بد، ناباوری، مردم‌ستیزی، بد دادگری، واپسگرایی، گمنامی ... آنها نیز در اندازه توان و دریافت خود بپردازیم. در این راستا، به عنوان نمونه، برخی از زمینه‌های تاریخی دو خاندان پادشاهی پیش از اسلام: ساسانیان - به کوتاهی - و پس از اسلام، صفویه - تا اندازه‌ای گسترده - را مورد بررسی قرار دهیم.

پیدا است که من برای کار کامیابی زیاد روبرو نخواهم شد. گذشته از ناتوانی نهادی در دریافت فلسفه تاریخ، آن بازگویی همه باورهایم را نخواهم داشت. محدودیت‌های قانونی، خودسانسور، خودداری از گفتن سخنانی که از دیدگاه مردم و جامعه زشت و ناپسند شمرده می‌شود، هرچند که چنین سخنانی منع قانونی هم نداشته باشد، نداشتن دلیری کافی، ریای برخی از حقایق، از جمله زمینه‌هایی هستند که به ناکامی من کمک خواهند کرد. اما اگر بتوانم اندکی به دگرگونی دیدگاه‌های تاریخ در ایران کمک کرده باشم، نیک خواهد بود. چه بر این باورم که تاریخ ایران نیاز به باز نویسی دارد و باید طرحی نو از آن کشیده شود:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

یکی از عقل می‌لافتد، یکی طامات می‌بافد

بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

اما بعد. حافظ می‌فرماید:

جای آنست که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خَرَف می شکند بازارش^۱

در روزگار نابسامانی به سر می‌بریم. نخست، نابسامانی در بازار نشر و آشفته‌گی بی‌اندازه در چاپ و پراکنده ساختن کتاب. چه کتاب‌هایی که ساخته نمی‌شود؛ چه کتاب‌هایی که نویسنده کسی دیگری است اما روی جلد، نام آن دیگری به چشم می‌خورد؛ چه کتاب‌هایی که با سرمایه‌های هنگفت به چاپ می‌رسد و چون خریدار ندارد، به ایگان به پراکنده ساختن آن می‌پردازند. در باره این آشفته‌گی بهتر است از نمونه‌هایی سخن بگویم که خود در آن درگیر بوده‌ام. برخی از کتاب‌های من در شمارگان ۵۰ یا ۱۰۰ نسخه چاپ و پراکنده شده. اما در روند ده سال یا کم و بیش، هنوز این شمارگان به دست نرفته و همان چاپ نخست در کتاب فروشی‌ها به چشم می‌خورد. در حالی که من دانه میلی بیشتر از این شمارگان به فروش رفته و دست کم دانشجویان خودم شمارگان زیادی از کتاب را خریده‌اند. کتابی که در سال ۱۳۸۶، در شمارگان ۱۱۰۰ چاپ و پراکنده شده و بهاء آن ۲۲۰۰ تومان بوده و من بابت نوشتن آن ۱۰۰،۰۰۰ تومان دریافت کرده‌ام، سورس همان مرحله چاپ نخست است اما به بهاء ۱۵،۰۰۰ تومان فروخته می‌شود. مقاله‌ای برای گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، با عنوان فتنه و هابیت ترجمه کرده بودم و در مجله معارف اسلامی آن گروه چاپ شده بود. نمی‌دانم چگونه این مقاله سر از کیهان فرهنگی و برخی دیگر از مجلات درآورد و من به عنوان نویسنده و نه مترجم، معرفی شدم و اکنون در برخی سایت‌ها از آن کتاب ساخته‌اند و من روحم از آن آگاه است. مقاله‌ای برای معرفی تاریخ رشیدی، در دانشنامه جهان اسلام از من چاپ شد. یادآوری دیدم نام دانشجویی که شاگردم بود و در آن مؤسسه کار می‌کرد و این مقاله را او به آنجا برده بود، در کنار نام من به عنوان نویسنده چاپ شده. پس از پیگیری و شکایت به مدیر مؤسسه، با یادآوری سخنان بی‌پایه دانشجوی نامبرده، مرا دلداری دادند و اظهار امیدواری کردند که در آینده همکاری‌ام را با مؤسسه ادامه دهم. چه می‌توانستم بکنم؟ آیا

باید روزها و هفته‌ها در پی شکایت سرگردان می‌شدم؟ ناچار چشم پوشی کردم. چه، می‌دانستم که:

هر لحظه مزین در که درین خانه کسی نیست
 بیهوده مکن ناله که فریادرسی نیست
 شهری که شه و شحنة و شیخش همه مستند
 شاهد شکند شیشه که بیم عسسی نیست^۱

- نمونه خون در دل لعل موج نزند؟ لعل‌هایی که دغدغه کار فرهنگی داشتند و دارند و ذاهمی برای چاپ کتابی که برای افزایش آگاهی فرهنگی جامعه و پیشرفت علمی کشور چاپ آن را سودمند می‌دانستند، حتی خانه یا اسباب‌خانه خود را می‌فروختند تا سرمایه وارد بازار فراهم آورند. اما خرف‌ها جز پول درآوردن از یک پیشه شریف، به هر شیوه کشیده روی آوردند و می‌آورند. این گرگان میش‌نما چه تظاهراتی هم که نمی‌کنند سعادت سبزه‌ها را شاید در باره آنها گفته:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
 کان سوخته از آتش و آواز نیامد
 این مدعیان در طلبش بیخبرانند
 کان را که خبر شد خبری بر نیامد^۲

دوم؛ تهی شدن عرصه دانشگاه‌ها از لعل‌ها و پرشدن آن از خرف‌ها، و روشن است که چه زبانی از این رهگذر به جایگاه آموزش و دانش و فرهنگ وارد آمده و خواهد آمد. دانشگاه تهی از دانش و فرهیختگان، منش‌نیک‌را امری که خواهد داد یا برتباهی منش‌رهنمون خواهد شد؟ نگاه ما به برنامه‌های آموزشی و تربیتی استاد چگونه است؟ جز این است که به جای نگاه کردن به دانش و توانمندی آموزشی و فرهیختگی و منش‌نیک استاد، به خاستگاه گروهی؛ جایگاه اجتماعی؛ پایبندی به باورهای ویژه و وابستگی به سازمان یا اندیشه‌ای خاص نگاه می‌کنیم؟ من در پاسخ

۱. فرخی یزدی، ۱۳۸۰، ص ۶۴

۲. سعدی، ۱۳۸۶، ص ۱۸.

یک خرده گیری به نوشته نشدن تاریخ آکادمیک از سوی استادان دانشگاه پاسخ دادم.^۱ پرسیدم کدام آکادمی؟ کدام آکادمیسین؟ کدام آکادمیک؟ کجا آکادمیسین تربیت شده که اکنون بتوان انتظار نوشتن تاریخ آکادمیک داشت؟ جایی که ارزش خزف بسیار بیشتر از لعل است، چگونه می‌توان کارکرد لعلی درخواست کرد؟ مگر نه این است که فرصت طلبان و سودجویان از هراهی خود را به جایگاه لعل‌ها رسانده‌اند و به ناروا «تکیه بر جایگاه بزرگان زده‌اند به گزاف؟» مگر نه این است که باز هم خرسند نشده‌اند و همچنان در پی سود شخصی به هر سوی چشم از ریخته‌اند؟ سعدی شیراز گویی از پس سده‌ها نگران آنها بوده که گفته:

سگی را گر کلوخی بر سر آید

ز شادی بر جهد کین استخوانیست

دو کس نعشی اگر بر دوش گیرند

سپید طبع پندارد که خوانیست^۲

کجا گفته شده کسی که کارش علم او ساز و بفروشی است، می‌تواند استاد دانشگاه باشد و در آموزش و پرورش استیلا کامیاب باشد؟ یک سوداگر کجا می‌تواند استاد دانشگاه شود و فرهیختگی و ذکاوت منشی به دانشجو بیاموزد؟ آیا در گذشته استادان نامی و پرآوازه و مایه رفاهاری کشور در جهان دانش و فرهیختگی، سوداگر و پول پرست و در پی آوازه دروغین ردند ادله‌داده فرهیختگی و دانایی و پرورش انسان و دانشمند؟ این شیفتگان بی‌مایه که نه به نام بلند دانشگاه و استادی نمی‌دانند که:

هر که گردن به دعوی افرازد

خویشتن را به گردن اندازد^۳

۱. نگاه کنید به، مجله فرهنگ امروز، شماره ۹، سال دوم، دی ماه ۱۳۹۴، ص ۴-۵.

۲. سعدی، ۱۳۸۶، ۱۱۸.

۳. سعدی، ۱۳۸۶، ۲۳.